

تغییرات به عنوان امری گریزناپذیر برای کلیه جوامع، مورد پذیرش و نه لزوماً تایید قرار گرفته است، با وجود این، انقلاب به جهت عمق، شدت و سرعت تغییراتی که به وجود می‌آورد، جایگاهی خاص در دسته‌بندی تغییرات دارد، از این رو، پرسش از چرایی و چگونگی آن، غیر تکراری تلقی می‌گردد که به دلیل کمیابی انقلاب‌ها، دائماً طرح می‌شود تا بلکه بعدی پنهان از آن شناسایی و آشکار گردد. انقلاب اسلامی ایران ویژگی‌های متمایزی در میان انقلاب‌های جهان داراست که پرسش از آن را اهمیت و جذابیتی ویژه بخشیده است. این مقاله، که علل سقوط نظام استبدادی پادشاهی را بررسی کرده، از جمله نمونه‌های کوشش‌های نظری در تعمیق انقلاب‌شناسی، به طور عام، و انقلاب اسلامی ایران، به طور خاص، است.

وقوع یکی از انقلاب‌های بزرگ اجتماعی و سیاسی در ایران از حوادث مهم جهانی در قرن بیستم بوده است. در این انقلاب، حکومتی مقتدر و برخوردار از حمایت‌های سیاسی و امنیتی نظام ایالات متحده آمریکا و اروپا و اسرائیل سرنگون شد و ساختارهای سیاسی و امنیتی آن فرو ریخت. پس از پیروزی انقلاب اسلامی رهبر آن و مردم بسیار تلاش کردند تا ساختار نظام نویی را به جای نظم کهنه و پوسیده نظام پادشاهی بنا نهند.

اینکه چرا و با چه انگیزه‌ای ملت ایران آگاهانه به مبارزه‌ای طولانی برای این تحول انقلابی دست زده است از جمله موضوعات در خور بررسی در مباحث ریشه‌های انقلاب اسلامی است. مطالعه جامعه‌شناختی نیروهای مبارز نشان می‌دهد که ناکارآمدی نظام مشروطه سلطنتی و ضرورت ایجاد نظامی جدید مبتنی بر معرفت تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فکری علت ورود به این مبارزه طولانی بوده است، زیرا رهبران سیاسی و مذهبی مخالف رژیم پهلوی عموماً از فرهنگیان و متفکران جامعه ایران بودند، بنابراین پذیرش مخاطرات همراه با آگاهی و اطلاع از پیامدهای آن بوده است.

نسل جوان مبارزان سیاسی نیز اغلب از میان قشر تحصیل کرده دانشگاهی و طلاب حوزه علمیه نظیر دانشجویان داوطلب یا معلمان و دانش‌آموزان بوده‌اند؛ و مهم‌تر اینکه تحول انقلاب در ایران نهایتاً با رهبری امام‌خمينی(ره) توسط قاطبه مردم به ثمر رسید و گروه‌های پیش‌تاز مبارزه سیاسی نظیر روحانیت و فعالان سیاسی به‌رغم پیش‌تازی‌شان در این راه، تمام‌کننده واقعیت تحول انقلابی نبوده‌اند و تعیین‌کننده نهایی و تمام‌کننده انقلاب، مردم ایران به معنی واقعی آن بودند.

در این مقاله با لحاظ وضعیت جامعه ایران در

دوران انقلاب و مسائل حاکم بر آن به این پرسش پاسخ داده شده است که چرا جامعه ایران نظام پادشاهی را اصلاح‌شدنی و ترمیم‌پذیر ندانست و فقط به تغییر کامل آن و فروریزی ساختارهای آن رضایت داد. این در حالی بود که آمریکا و غرب به شدت حامی این حکومت، و مخالف هرگونه تغییری در ایران بودند و فقط تغییراتی را برمی‌تاییدند که همسو و هماهنگ با منافع آن‌ها بود.

در این بررسی به علل ناکارآمدی حمایت آمریکا از رژیم پهلوی توجه شده و به این مسأله پاسخ داده شده است که غرب و آمریکا با تغییر ساختار در ایران موافق بودند یا مخالف. اگر موافق بودند چه گزینه‌ای را به جای نظام پادشاهی مناسب می‌دانستند و هر یک به کدام گروه به عنوان نیروهای دوران گذار توجه داشتند.

همچنین به این نکته توجه شده است که چرا وزنه تعادل نیروهای هوادار حاکمیت نظام پادشاهی نتوانست ضربات سنگین مخالفت‌های فداکارانه نیروهای انقلابی مسلمان را تحمل نماید، و به‌رغم تلاش‌های ایدئولوژیکی و سیاسی آمریکا در متوازن نمودن قوای سیاسی به نفع نظام‌های حافظ منافع امنیتی، سیاسی و اقتصادی خود در منطقه خلیج فارس، و نیز حفظ حاکمیت پهلوی‌ها یا تغییر صوری مالکیت و حفظ زیربنای اصلی آن چرا این پروژه ناکام ماند و انقلاب اسلامی مردم ایران عملاً تمامی پایگاه‌های قدرت استبداد نظام پادشاهی و استعمار ایالات متحده را درهم نوردید و راهی نو را در زندگی مردم ایران آغاز کرد.

حامیان و مخالفان رژیم پهلوی

به وجود آمدن هر حاکمیتی در جوامع خواه‌وناخواه براساس حمایت بخشی از مردم آن جامعه استوار است؛ حال این حمایت ممکن است حمایتی مبتنی بر اعتقاد و باور باشد یا حمایتی ناشی از درک منفعت یا ناشی از پذیرش واقعیتی به نام ضرورت وجود حکومت و امنیت، در هر صورت بخش حامی هر حکومتی بار اصلی حفظ آن حکومت را بر دوش می‌کشد.

در نقطه مقابل عده‌ای نیز ممکن است با آن حکومت در تعارض و تخاصم باشند. این تعارض و تخاصم نیز ممکن است براساس اعتقاد یا منفعت باشد. از طرف دیگر عده‌ای نیز ممکن است با ترکیب و آمیزه‌ای از دیدگاه‌های اعتقادی، سیاسی و انتفاعی با حکومت مخالفت نمایند. در میان مخالفان و موافقان حکومت همیشه گروه گسترده‌ای حضور دارند که کمتر در شرایط فعال سیاسی یک جامعه عمل می‌نمایند که این گروه عمده خود نیز از محور و پایه‌های عمده تحول در یک کشور محسوب می‌شوند؛ چرا که گرایش این گروه گسترده به سمت هر کدام از حامیان یا مخالفان حاکمیت به طور جدی در تغییر یا تعیین سرنوشت سیاسی موثر است.

با در نظر گرفتن موضوعات کلی بالا می‌توان در هر جامعه سیاسی مردم را از لحاظ موضع‌گیری‌شان در برابر حکومت به چند گروه عمده تقسیم کرد که این گروه‌ها عبارت است از:

۱- حامیان که مشتمل بر سه گروه ذیل هستند: حامیان فداکار، حامیان فعال، حامیان عادی؛ ۲- بی‌طرف‌ها؛ ۳- ناراضیان؛ ۴- مخالفان که مشتمل به سه گروه ذیل می‌باشند: مخالفان عادی، مخالفان فعال، و مخالفان فداکار.

در تجزیه و تحلیل علل سقوط رژیم پهلوی باید به واقعیت تغییر بسیار شدید توازن حامیان فداکار - فعال رژیم پهلوی و حامیان عادی عملاً منفعل اشاره کرد که این حامیان جز یک تظاهرات کوچک دفاع از قانون اساسی در زمان بختیار نتوانستند کاری را به انجام رسانند.

در خصوص تجزیه و تحلیل علل ریزش نیروهای نظامی و حامیان فداکار رژیم پهلوی باید به چند واقعیت عمده توجه کرد؛ نخست آنکه حامیان رژیم پهلوی در دو گروه عمده بودند: ۱- حامیان غیرنظامی؛ ۲- حامیان نظامی.

۱- حامیان غیرنظامی: در میان نیروهای غیرنظامی حامیان فداکار رژیم پهلوی عمدتاً آن‌هایی که در کودتای ۲۸ مرداد به حمایت رژیم پهلوی برخاسته بودند می‌توانند مورد توجه واقع شوند و البته سایر حامیان غیرنظامی به نوعی جزء این مجموعه از حامیان هستند.

واقعیتی است کسانی که در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

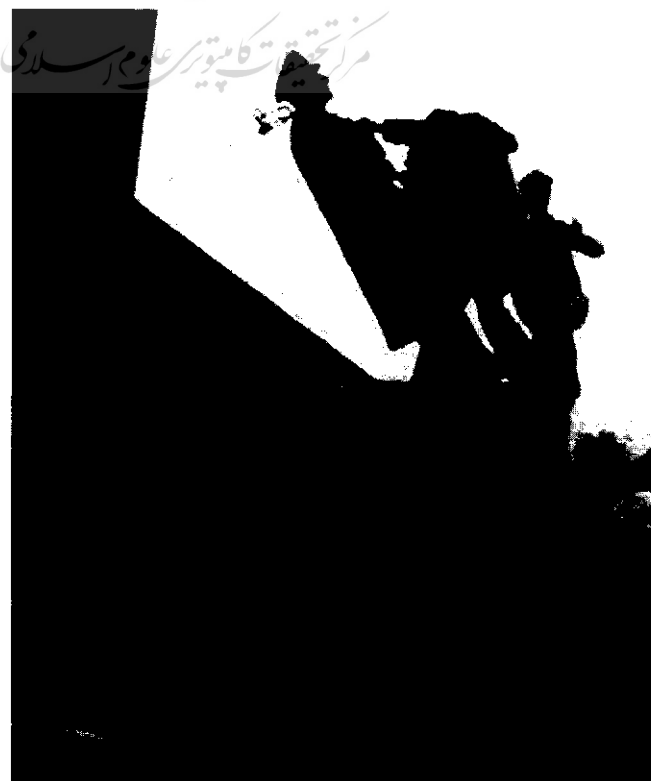
به حمایت جدی از رژیم پهلوی و شاه برخاستند و با تظاهرات خود سقوط دولت دکتر مصدق را باعث شدند بدون هیچ تردیدی و برابر اجماع مورخان از میان افراد بدنام جامعه بوده‌اند؛ پدنامانی که هنگامی که ستاد ارتش به موجب دستور شخص شاه برای دادن نشان‌های تقدیر به آن‌ها مامور شده بود رسماً به دربار شاه اعلام کرد که دادن هرگونه نشان و مدال به این عده و هن نظام سلطنت را موجب خواهد شد؛ چرا که اکثر آن‌ها چاقوکشان و تبهکاران اجتماعی بودند؛ که هر کدام سوابق متعدد قضایی جنایی در دستگاه‌های قضایی و انتظامی داشتند. افرادی

چون شعبان جعفری، پری آزادان قزی، ناصر جگرگی و الوات تابع آن‌ها لپن‌هایی بودند که به خاطر روحیه ماجراجویی خود و دریافت نقدی و مهم‌تر از همه نوعی «مهم‌شدن ناگهانی در اجتماع»، که برای این اشخاص بسیار اهمیت داشته و دارد، وارد مسائل کودتا شدند و تظاهرات آن‌ها علیه دکتر مصدق سبب شد رژیم پهلوی با حمایت سر پای خود بایستد.^۲

این جمعیت در میان جامعه ایران فاقد هرگونه اعتبار اخلاقی و اجتماعی بودند و اتفاقاً بهره‌مندی رژیم پهلوی از این نوع افراد خودبده‌خود سبب کاهش اعتبار اخلاقی و سیاسی در جامعه ایران شد. به علاوه بسیاری از این چهره‌های غیرنظامی حامی حاکمیت به صورت عمال زمین‌داران بزرگ درآمدی بودند و فرامین آن‌ها را اجرا می‌کردند و بدین ترتیب به نوعی در برقراری سایه وحشت رژیم پهلوی بسیار موثر بودند. به علاوه رژیم پهلوی از همین دسته افراد در شورش‌های کارگری و سیاسی استفاده کرد که به عنوان نمونه می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد: حمله عوامل رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه قم و طالبیه تبریز و استفاده گسترده از چماق‌داران و افراد محلی، بهره‌مندی از طوایف کولی در سرکوب تظاهرات، یا بهره‌مندی از افراد امثال شعبان جعفری به عنوان «جمعیت جوانمردان مبارز»... که همه و همه ظهور و بروز مجموعه گسترده‌ای از «شاهک‌ها»ی محلی را سبب شده بود که در زورگویی و ستم بر مردم بسیار موثر بوده است.

نگارنده معتقد است که بسیاری از مردم، به طور

باید توجه کرد که سقوط حاکمیت پهلوی به خاطر فقدان توانایی یا از دست دادن اعتبار اخلاقی و سیاسی شاه نبوده است؛ چرا که در این صورت تغییر شاه امری آسان و شدنی بود و بدنه حامیان حکومت می‌توانست با تغییر حاکم رضایت بخشی از مردم را جلب، و مخالفان فداکار را به طور گسترده سرکوب نماید



تخریب نظام سیاسی به دست گروه‌های مختلف، ارائه استراتژی عملیاتی انقلاب توسط امام خمینی(ره)، پذیرش آن از سوی مردم و تعاملشان بر اساس این استراتژی عملیاتی اصلی‌ترین عامل سقوط رژیم پهلوی بوده است، هر چند ایده‌پردازی امام خمینی(ره) در خصوص آینده سیاسی نیز از دیگر عوامل مهم در این تحول تاریخی به شمار می‌رود

مستقیم با سلطه آمریکا، ستم و اختناق ساواک، یا تصمیمات حکومتی درگیر نبودند، اما این گروه گسترده از «شاهک»‌های مختلف قدرت ستم‌ورزی بر مردم را داشت و دستگاه حاکم نیز از آن حمایت می‌کرد. همین مساله باعث شده بود مردم به طور جدی درگیر و دچار معضل امنیتی و اجتماعی باشند؛ به طوری که یکی از عوامل انقلاب را می‌توان تلاش جدی مردم به منظور خلاصی از دست این گروه از افراد، که اتفاقاً از حامیان فداکار متقاعدشده رژیم پهلوی نیز بوده‌اند، دانست و بی‌سبب نیست که در بحبوحه انقلاب اسلامی این افراد به شدت آماج نیروهای انقلابی قرار گرفتند یا به سرعت خود را مخفی نمودند و منزوی شدند. به همین خاطر این گروه از حامیان رژیم پهلوی، به رغم تلاش اولیه‌شان در گذشته، نتوانستند حمایت نیرومند و موثری را سازمان‌دهی نمایند یا حتی همین میزان از حمایت را سازمان‌دهی کنند و در جهت حمایت از رژیم پهلوی به کار گیرند؛ چرا که این حامیان نه بر بستر اعتقادی خاصی تکیه داشتند که بتواند توجیه‌گر اعتقادی فداکاری آن‌ها در برابر واقعیت مخاطرات (حمایت از شاه) بوده باشد و نه توان لازم را برای مقابله با موج بسیار گسترده و قدرتمند مخالفان رژیم پهلوی داشتند.

اگر ما به این جمع از حامیان غیرنظامی، افراد اداری و سازمانی را نیز بیافزاییم، در مطالعات جدی شاهد خواهیم بود که وضعیت آنان نیز به همین صورت بوده است؛ چرا که فقدان اعتبار اخلاقی حاکمیت و حامیان آن، از یکسو، و اعمال و رفتار ستمگرانه، از سوی دیگر، قدرت جذب نیروهای فداکار را از غیرنظامیان حامی رژیم پهلوی سلب کرد و اتفاقاً همین مساله، یعنی ناتوانی حامیان رژیم پهلوی در حمایت از حاکمیت مورد رضایتشان، باقی‌مانده ابزار قدرت را از دست شاه و حامیانش گرفت. به همین خاطر باید توجه کرد که سقوط حاکمیت پهلوی به خاطر فقدان توانایی یا از دست دادن اعتبار اخلاقی و سیاسی شاه نبوده است؛ چرا که در این صورت تغییر شاه امری آسان و شدنی بود و بدنه حامیان حکومت می‌توانست با تغییر حاکم رضایت بخشی از مردم را جلب، و مخالفان فداکار را به طور گسترده سرکوب نماید؛ پروژه‌ای که دکتر برژینسکی، رئیس شورای امنیت ملی آمریکا، و به کمک هارولد براون، وزیر دفاع، با الهام از نظریات کرین برینتون از آن حمایت می‌کرد و با تلاش بسیار درصدد بود آن را اجرا کند. اما در این پروژه به این نکته توجه نشده بود که انقلاب در ایران علیه شاهنشاه و دیگر شاهان و شاهک‌های کوچک‌تر محلی و منطقه‌ای است و شاهان و شاهک‌ها دیگر توان حفظ خود را ندارند تا شاهنشاه را محفوظ بدارند یا در صورت تغییر شاهنشاه بقیه شاهان و شاهک‌ها، یعنی سیستم حامی منافع ایالات متحده، بتواند سرپا بماند.

شاید بی‌توجهی به این نکته اساسی در ترسیم

تاریخ‌نگاری عصر پهلوی و متوجه نمودن همه امور به شخص شاه و اعضای خانواده سلطنت، که محصول دوگونه نگاه تاریخ‌نگاری (۱- تاریخ‌نگاری توجیهی پهلوی‌ها، ۲- تاریخ‌نگاری تجاری و مبتذل افراد فرهنگی رژیم پهلوی) است، از یک سو، و فقدان توجه تام به جزئیات حوادث اجتماعی و نگاه کلی‌بینانه تاریخ‌نگاران اسلام‌گرا و انقلابی، از سوی دیگر، این توهم را پیش آورده است که مشکل جامعه ایران فقط با تغییر شاه و حذف ساواک، یعنی اندکی اصلاحات، حل می‌شد و نیازی به تحول انقلابی نبوده است.

۲- حامیان فداکار نظامی: گروه دوم از حامیان رژیم پهلوی نیز نظامیان بودند که بر حسب اقتضای حرفه‌ای خود مجبور بودند از رژیم پهلوی حمایت کنند. هرچند در همه دنیا وظیفه ارتش حفظ و حراست از مرزها و کیان کشور می‌باشد و این نظام در شورش‌های غیرمسلحانه داخلی فاقد موضع است، ارتش شاهنشاهی ایران از ابتدا وظیفه حمایت از رژیم پهلوی را بر عهده داشت. اگر به شخصیت‌های اولیه سازمان‌دهنده ارتش برگردیم، همانندی شخصیت‌های حامی حاکمیت پهلوی را در دوره‌های مختلف شاهد خواهیم بود که خصلت‌های بی‌رحمی، خون‌ریزی، مردم‌ستیزی، جهالت و خشونت و در عین حال اطاعت‌پذیری از رضاخان و اتکای واحد به قدرت برتر شخص شاه و داشتن نوعی رفتار همانند با شاه در حوزه نفوذ و قدرت خویش از نمونه‌های بارز آن است و مطالعه جمعی یا موردی اسنادی یا خاطره‌ای به خوبی وجود ده‌ها و صدها شاهک دیگر را در کشور آشکار می‌سازد.

در دوره محمدرضا پهلوی نیز همین افراد در ارتش حضور داشتند. لیست افسران ارشد ارتش شاهنشاهی، حکایت از آن دارد که اغلب، کسانی دارای درجات بالای نظامی بوده که فرصت ترقی یافته‌اند. در این دوره نیز وظیفه حمایت از سلطنت بر عهده ارتش گذارده شد. اگر به سازماندهی نیروها توجه کنیم، مشاهده می‌کنیم که در زمان پهلوی اول



از چهار لشکر ایران لشکر یک و دو در تهران به اضافه نیروهای شهربانی وظیفه حمایت از سلطنت را برعهده داشتند؛ یعنی بیش از ۵۰ درصد امکانات نظامی کشور فقط در خدمت سلطنت در مرکز بوده است. در زمان محمدرضا پهلوی نیز دو لشکر گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی با بیشترین امکانات این وظیفه را برعهده داشتند، ضمن آنکه ساواک نیز به آن افزوده شده بود و نیروهای شهربانی و ژاندارمری نیز در اجرای این وظیفه گارد و ساواک را حمایت می‌کردند.

اما واقعیت درون ارتش چیزی ورای نظامیان ارشد بود. نظامیان بسیاری به قصد حرفه و کسب، ارضای روحیه ماجراجویی، فرصت بهتر برای ادامه تحصیل یا حس وطن‌دوستی به ارتش آمده بودند و اقلیت کمی از حامیان واقعی حاکمیت جذب ارتش می‌شدند.

در نقطه تعارض بین مردم و حاکمیت فقط گروه اخیر بود که ممکن بود تن به مخاطره بدهد ضمن آنکه اگر بخواهیم در همین گروه در مورد حسن فداکاری آنان مناقشه کنیم، عملاً تعداد اندکی برای رژیم پهلوی باقی می‌ماند که همان تعداد هم در درون ارتش و سربازان، که به نوعی تابع شرایط اجتماعی بوده‌اند، در محدودیت بسیار قرار می‌گرفتند و اگر این جمع را به نیروهای ساواک نیز اضافه نماییم و نیروهای اجتماعی و غیرنظامی حامی رژیم پهلوی و کارمندان حامی رژیم پهلوی را نیز بیافزاییم، باید گفت ضمن مورد مخاطره بودن آن‌ها، اقلیت محدودی را تشکیل می‌داده‌اند. البته ممکن است طرح و نقش حامیان دیگر در صفوف مختلف «نادیده‌گرفته» تلقی شود، ولی موضوع مورد بحث ما حامیان فداکار و فعال موثر در شرایط بحرانی و مخاطره‌آمیز است که معمولاً موجب ریزش گروه حامیان عادی فعال می‌شود و ما همان‌طور که آورده‌ایم در این دوره ریزش گسترده حامیان متقاعد، متوقع و مجبور رژیم پهلوی در میان نظامیان و حداقل ناراضی‌نسی نسبت به مواجهه نظامی با مردم را شاهد هستیم.

مخلص کلام آنکه دستگاه حاکمیت پهلوی

پایه‌های اجتماعی و سازمانی حامی خود را، به آن دلیل که اتفاقاً این پایه‌ها از ابتدا هدف قرار گرفته بودند، از دست داد و استراتژی تخریب نظام سیاسی پهلوی، که در عمل به خلع سلاح روانی نیروهای نظامی منتهی می‌شد، سبب شد نیروهای حامی غیرنظامی رژیم پهلوی خلع سلاح شوند؛ بدین ترتیب عملاً حاکمیت بدون هرگونه حامی جدی باقی ماند و تخریب نظام سیاسی بدون اتخاذ خشونت گسترده از سوی مخالفان انجام شد؛ و حتی درگیری‌های روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن به خاطر بیم از وقوع کودتا، از سوی باقی‌مانده حامیان فداکار متقاعد و متوقع و مجبور رژیم پهلوی، و تقابل دو جانبه نیروها به وقوع پیوست.

ضمن آنکه تعارض داخلی نیروهای نظامی در مورد حمایت از تغییر نظام سیاسی یا مخالفت با این قضیه بی‌طرفی در آن، در تقابل قدرت حامیان رژیم پهلوی نیز بسیار موثر بوده است. خاصه آنکه چهره‌های اصلی و مشهور به حمایت و فداکاری برای رژیم پهلوی در میان نظامیان، نظیر ارتشبد اویسی، ازهاراری [و همچنین تلاش ارتشبد طوقانیان] از مدت‌ها قبل به خارج از کشور گریخته، یا استعفا کرده و مخفی شده^۲ و عده‌ای نیز به خاطر بدنامی بیش از حد نظیر ارتشبد نعمت‌الله نصیری، امیرعباس هویدا، و منوچهر آزمون کنار گذاشته، یا زندانی شده بودند.^۳

نکته دیگری که درخصوص حامیان فداکار رژیم پهلوی باید گفت آن است که روحیه خاص محمدرضا پهلوی در نپذیرفتن افراد نیرومند در پیرامون خویش و همچنین ضرورت‌های خاص حاکمیت یک حاکم دیکتاتور و رقابت‌های درونی و سازمانی سبب شده بود که اکثر فداکاران رژیم پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد هرکدام بنابه دلایلی از حکومت جدا شوند. به عنوان مثال ارتشبد عبدالله هدایت به سوءاستفاده مالی متهم گردید و دستگیر و زندانی شد؛ سپهبد زاهدی برکنار و تبعید گشت، بسیاری از نظامیان دیگر ارتش نیز هرکدام به صورتی متهم، و برکنار می‌شدند.

سرلشکر تیمور بختیار اولین رئیس ساواک نیز به خاطر جاه‌طلبی‌هایش برکنار، تبعید و نهایتاً به دست عمال خود ساواک کشته شد. از طرف دیگر سرلشکر محمودولی قرنی، رئیس اداره اطلاعات ارتش، به کودتا و تغییر ساخت دولت و قدرت دست زد، در نتیجه به زندان افتاد و نهایتاً نیز از مخالفان فداکار رژیم پهلوی گردید. در میان غیرنظامیان نیز طیب حاج رضایی، که از فعالان روز کودتا بود، به طرف مخالفان رژیم پهلوی و هواداران امام‌خیمینی (ره) پیوست و نهایتاً همانند جدی‌ترین حامی فداکار امام‌خیمینی در مخالفت با تصمیمات شاه و حاکمیت اعدام و تیرباران گردید و جزء اولین فدائیان و حامیان فداکار ایشان درآمد.

مجموعه این وقایع حس فداکاری برای شاه را عملاً در میان بسیاری از نظامیان و غیرنظامیان حلقه حامیان فداکاری رژیم پهلوی کاهش داد و مهم‌تر اینکه وضعیت فسادآلود (فساد اخلاقی، مالی و سیاسی)

نمی‌توانست دور از چشم همان فدائیان متقاعد باشد و این مساله به طور طبیعی به این سوال مهم که «فداکاری برای چه چیزی، و چه کسی؟» دامن می‌زد که پاسخی قانع‌کننده برای آن، در حد متقاعد شدن (و نه معتقد شدن) برای فداکاری، یافت نمی‌شد.

مجموعه این اوضاع خودبه‌خود گسترش ریزش حامیان حاکمیت پهلوی را سبب می‌شد و این حالت در شرایط انقلابی به جای انسجام بخشیدن، به دلیل فقدان پایه‌های ایدئولوژیک و اعتقادی، دچار از هم پاشیدگی و تشتت شد. در نتیجه روز به روز و حتی ساعت با ساعت از حامیان رژیم پهلوی کاسته می‌شد. براساس استراتژی امام‌خیمینی (ره) در تخریب نظام سیاسی پهلوی، این سیستم از بیرون به علت مخالفت شدید فداکارانه مردم با بحران سقوط مواجه گشت، و به علت فداکاری و حمایت نکردن از سیستم پهلوی با فروپاشی از درون همراه شد و از سوی دیگر تعامل فعالانه استراتژی امام‌خیمینی (ره) توسط ایشان و نیروهای انقلابی همراه گسست و ناتوانی نیروهای حامی داخلی رژیم پهلوی سبب شد حامیان خارجی آن نیز به بحران تصمیم‌گیری دچار شوند. تعامل تناقض بار دستگاه‌های شورای امنیت ملی آمریکا، به رهبری برژینسکی، و وزارت امور خارجه آن کشور به رهبری سایروس ونس و فقدان درک مشترک آن‌ها در اتخاذ روش واحد در مبارزه با انقلاب اسلامی، کارتر، رئیس‌جمهوری آمریکا، را دچار سردرگمی کرد و این سردرگمی در اتخاذ سیاست به سردرگمی در عمل نیز منتهی شد و محمدرضا پهلوی راه، که عملاً جز با هماهنگی با کاخ سفید یا سفارت آمریکا به اقدام یا اتخاذ سیاستی دست نمی‌زد، نیز دچار سردرگمی بیشتری کرد و در نتیجه باقی‌مانده توان رژیم پهلوی نیز با اتخاذ این سیاست‌های متناقض نیز دچار مشکل شد. تاکید شورای امنیت بر اتخاذ سیاست خشونت‌آمیز سرکوبگرانه با استفاده از ارتش و ساواک، موجب گردید رژیم پهلوی سیاست‌های خشونت‌گرایانه را در پیش گیرد. به نظر می‌رسد برژینسکی و عقاب‌های کاخ سفید و شورای امنیت ملی اقداماتی نظیر آتش زدن سینما رکس آبادان، اعلام حکومت نظامی و کشتار هفده شهریور و برخوردهای خشونت‌بار در شهرستان‌ها و نهایتاً روی کار آمدن دولت نظامی ازهاراری و همچنین اعزام ژنرال رابرت هایزر برای ساماندهی ارتش در مسیر مقابله با انقلاب و اجرای کودتا را به محمدرضاشاه دیکته کردند. لکن وزارت امور خارجه آمریکا و سازمان سیا سیاست و فرضیه اتمام دوره حاکمیت شاه در ایران و بدنه حاکمیتی رژیم پهلوی، و در نتیجه تعامل با ملی‌گرایان خوشنام و تلاش برای سوار شدن بر موج انقلاب و تشکیل دولت آشتی ملی شریف‌امامی و بعد دولت بختیار و مذاکرات مختلف با مخالفان انقلابی و ناراضیان سیاسی را ترتیب دادند. اگر در یک سیر خطی مسیر تعامل این دو گروه ترسیم گردد، سردرگمی و



نابسامانی در تصمیم‌گیری‌ها مشخص می‌شود که این نابسامانی قطعا معلول همان فروپاشی روانی و اخلاقی حامیان فداکار و فعال شاه بود. نگاهی به رویدادهای سیاسی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی نحوه این تعامل را آشکار می‌سازد؛ از این رو در ادامه این وقایع، که در نهایت به پیروزی انقلاب منتهی شدند، برحسب زمان وقوعشان ذکر گردیده‌اند:

دولت آموزگار ← آتش‌زدن سینما رکس و وعده وحشت بزرگ توسط شاه، ← تداوم مخالفت‌ها، ← روی کار آمدن دولت آشتی ملی شریف‌امامی با وعده مبارزه با فساد، ← تداوم مخالفت‌ها اعلام حکومت نظامی در تهران و شهرستان‌ها و کشتار تظاهرکنندگان در هفده شهریور، ← تشدید و تداوم مخالفت‌ها، ← تشکیل دولت نظامی از هاری، ← تداوم مخالفت‌ها، ← فقدان اتخاذ یک سیاست خشونت‌بار و سکنه نخست‌وزیر با کابینه‌ای با هفت وزیر، ← تداوم مخالفت‌ها، ← روی کار آمدن دولت بختیار، ← اعزام ژنرال رابرت هایزر به ایران، ← رفتن شاه از ایران، ← تلاش هایزر برای سازماندهی نظامیان و اجرای کودتا، ← مذاکرات سفارت آمریکا با مخالفان ملی‌گرا، ← اقدام نظامیان برای وقوع کودتا و اعلام حکومت نظامی از ساعت ۴/۵ بعدازظهر، ← فرمان امام‌خمینی(ره) مبنی بر حضور مردم در خیابان‌ها، ← شکست حکومت نظامی و سقوط سلطنت پهلوی و دولت بختیار.

نکته مهمی که درخصوص استراتژی تخریب نظام سیاسی نباید ناگفته بماند آن است که ممکن است گروه‌های سیاسی مختلف راه‌حل‌های متعددی پیش روی مردم بگذارند؛ به عنوان نمونه سازمان مجاهدین خلق مبلغ استراتژی نبرد مسلحانه بود و همچنین سازمان چریک‌های فدایی نیز به همین اصل کلی معتقد بودند. به منظور ترویج این استراتژی آثاری چون «نبرد مسلحانه استراتژی و تاکتیک» از مسعود احمدزاده تالیف، و بحث‌های فراوان درخصوص اولویت نبرد و جنگ شهری را نبرد در جنگل و روستا انجام گردید و اتفاقاتی هم به صورت موازی سازمان داده شد. با این همه باید به این مسأله توجه کرد که ممکن است اقلیتی از مخالفان فداکار یک نظم سیاسی و حاکمیت به دلایل مختلف به این استراتژی اقبال نشان دهند، اما اینکه بتوانند اکثر مردم جامعه را متقاعد و مجاب به استفاده از استراتژی پیشنهادیشان بنماید جای تامل بسیار دارد؛ به عنوان نمونه مردم هند به استراتژی مبارزه منفی مهاتما گاندی پاسخ مثبت دادند و به آن اعتماد، و با آن همراهی نمودند، اما همین عده به گونه‌های نبرد مسلحانه علیه انگلیسی‌ها جواب رد داده بودند؛ چراکه حفظ و بقای خود را بر هر چیز دیگر ترجیح می‌دادند. در عین حال ممکن است یک استراتژی تخریب، خطرناک و منتهی به مرگ قطعی مبارزان و بخشی از مردم شود، اما با این حال مردم بدان رضایت دهند؛ همانند استراتژی عملیات شهادت‌طلبانه در فلسطین، و نیز استراتژی

ایستادگی در برابر گلوله در ایران به رغم کشتار هر روزه رژیم پهلوی که به تعبیر میشل فوکو «مردم ایران یکسال است که هر روز گشته می‌دهند اما باز هم به تظاهرات بازمی‌گردند و به اعتراضات خود ادامه می‌دهند»؛ چرا که به روش مبارزه پیشنهادی امام‌خمینی(ره) اعتماد کرده بودند و به‌رغم مخاطرات آن — که اتفاقا کم خطرترین و مسالمت‌آمیزترین روش مبارزه با رژیم پهلوی بود، ولی آمریکا و رژیم پهلوی سعی می‌کردند با خشونت با آن مقابله نمایند — رضایت دادند. بنابراین تخریب نظام سیاسی به دست گروه‌های مختلف، ارائه استراتژی عملیاتی انقلاب توسط امام‌خمینی(ره)، پذیرش آن از سوی مردم و تعاملشان براساس این استراتژی عملیاتی اصلی‌ترین عامل سقوط رژیم پهلوی بوده‌است، هر چند ایده‌پردازی امام‌خمینی(ره) درخصوص آینده سیاسی نیز از دیگر عوامل مهم در این تحول تاریخی به‌شمار می‌رود.

تخریب نظام سیاسی

چرایی سقوط رژیم پهلوی را شاید بتوان با کمک فرضیه‌های زیر پاسخ داد:



۱- فروپاشی درونی:

فروپاشی ناشی از سست‌شدن بنیان‌های درونی یک سیستم و غلبه بیماری درونی، اعم از فساد، ظلم و فقدان کارآمدی مشروعیت، است و فروریختن سیستم را سبب می‌شود. این قاعده‌ای پذیرفته شده است که نظام‌های سلطنتی به خاطر بافت و شرایط اجتماعی و روانی حاکم بر روحیات حکومتگران و رشد فساد و تنبلی در میان نسل‌های بعدی حکومت سلطنتی در گذر زمان محکوم به شکست و ازهم‌پاشیدگی هستند. اما نظام سلطنتی پهلوی در اوج شکوفایی و قدرت و سازماندهی قدرت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود سقوط کرد، در حالی که ایالات متحده، چه به لحاظ هدایت و فرماندهی عملیات ضدشورشگری به صورت خونین و خشونت‌بار و چه به لحاظ ریزنی‌های سیاسی برای سوار شدن بر حرکت شورش علیه حکومت پهلوی و چه به لحاظ حمایت‌های بین‌المللی، نهایت حمایت را در مورد حکومت محمدرضا پهلوی انجام داد. از طرفی حکومت پهلوی تا مدت‌ها انسجام اولیه خود را نیز در سیر مبارزه با نیروهای انقلابی حفظ کرد

و ساز و کارهای سازمانی متعددی را برای مبارزه علیه مخالفان سازماندهی نمود.

بنابراین به‌رغم وجود فساد اداری و ظلم و ستم، به علت ثروتمند بودن دولت، که ناشی از درآمدهای نفتی بود، امکان هرگونه بهره‌مندی از قدرت سازمان‌یافته علیه مخالفان در شرایط معمولی وجود داشت.

بنابراین فرضیه فروپاشی سلطنتی در مراحل اولیه به طور طبیعی نامعقول و نادرست است، ضمن آنکه فرضیه فروپاشی دلایل وقوع انقلاب و تغییرخواهی و رهایی از نظام سیاسی تلفیق‌شده از سطره خارجی و استبداد داخلی همراه شاهان و شاهک‌های مختلف منطقه‌ای (که خود پدیده‌ای جدی برای تحقیق در تاریخ معاصر ایران است) و الیگارش‌ی حاکم را عملاً نادیده می‌گیرد و نیز موضوع مبارزه خونین مردمی که حاضر شدند زندان بروند، مجازات شوند، اعدام گردند و در قیور مخفی به خاک سپرده شوند یا در خیابان‌ها در مقابل گلوله بایستند برای اینکه نظام سلطنت پهلوی با همه اجزای الیگارش‌ی داخلی و حامیان خارجی‌اش از قدرت کنار گذاشته شود.

۲- خواست تغییر فداکارانه نظام سیاسی:

مسأله خواست تغییر، موضوع مهمی است که به دلایل مختلفی در ایران مطرح شد و اتفاق افتاد. این دلایل عبارت‌اند از:

الف- تعارض شدید فرهنگی میان حاکمیت و مردم: مسأله اسلام‌ستیزی حکومت پهلوی که در جلوه‌های مختلفی چون کشف حجاب، نفی ارزش‌های اسلامی، نفی و ممنوعیت عزاداری سیدالشهداء(ع) (در زمان رضاخان) و مقابله با چهره‌های مذهبی، و محدودیت و حذف آنان از مناصب اداری و سازمانی، تبلیغ سازمان‌یافته مذاهب ساخته شده به دست استعمار چون بهائیت، و همچنین یهودیت و مسیحیت و تبلیغ ارزش‌های مفروض این مذاهب، بی‌بندوباری اخلاقی بسیار گسترده خانواده سلطنت و «شاهان و شاهک‌ها» و الیگارش‌ی حاکم در شقوق و چهره‌های مختلف از موارد تعارض فرهنگی میان دستگاه سلطنت و مردم مومن و مسلمان ایران — که بر ارزش‌های اخلاقی پایبندی عمومی دارند — بود. نکته مهم اینجاست که تعارض شدید فرهنگی میان مردم و نظام سلطنت به حدی بود که جامعه و مردم را به رمز بی‌تحملی رسانید. شخصیت اخلاقی اعضای خانواده سلطنت اتفاقاً این احساس بود که انسان‌های فاسدالاخلاقی بر آنان حکومت می‌کنند که به هیچ روی شایستگی چنین کاری را ندارند. به عنوان مثال می‌توان به جلسه ملاقات کارتر و شاه در سفر کارتر به تهران در شب ژانویه ۱۹۷۹ م. (۲۰ محرم همان سال) اشاره کرد. کیفیت حضور شاه و همسرش در این جلسه و سرکشیدن جام‌های شراب به صورت علنی در ایام عزاداری حضرت سیدالشهداء در نزد بسیاری امری عادی تلقی گردید یا سیاست‌مداران و

حکومتگران آن را نشانه قدرت روزافزون شاه تلقی می‌نمودند. ولی همین مسأله به ظاهر ساده و سوالات در مورد آن شکاف گسترده‌ای بین ملت مسلمان و سلطنت پهلوی ایجاد کرد.

جشن‌های ۲۵۰۰ ساله و جشن هنر شیراز، تغییر تاریخ هجری شمسی به تاریخ موهوم شاهنشاهی همگی تلاش یهودیان در مسیر سیطره فرهنگی بر مسلمانان تلقی می‌شد که اتفاقاً درست بوده است؛ چرا که اگر به بسیاری از چهره‌های فرهنگی دستگاه حاکمیت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که مارکسیست‌های سابق و یهودیان و بهاییان در آن به صورت گسترده حضور داشته‌اند.^۴

احساس خودکم‌بینی در برابر خارجی‌ان و اروپاییان را، که به نوعی احساس از خود بیگانگی اجتماعی نیز منتهی شده بود، حکومت به طور رسمی و غیررسمی تبلیغ و ترویج می‌کرد؛ به طوری که در جشن‌ها، از جمله جشن ۲۵۰۰ ساله، علاوه بر واگذاری همه امور به اسرائیلی‌ها و فرانسوی‌ها حتی میوه، گوشت گاو، گوسفند و غاز و کارگران سلف‌سرویس را نیز از فرانسه وارد می‌کردند.^۵ این در حالی بود که مردم کشور از گرسنگی و فقر در نهایت حسرت زندگی می‌کردند.

سینماها، مراکز مشروب‌فروشی، و خانه‌های فساد، از مظاهر فرهنگ نوین و مدرن رژیم پهلوی بود که عامه مردم به شدت از آن‌ها منزعج بودند و تاثیری که این امکان در گسترش فساد اخلاقی و تهدید نظام خانواده بر جای گذاشته بودند شرایط تحمل‌ناپذیری را به وجود آورده بود.

این واقعیتی است که بخش اعظمی از مردم ایران به خاطر مسائل اخلاقی، فرهنگی و سیاست‌های اسلام‌ستیزانه رژیم پهلوی دچار شرایط تحمل‌ناپذیر در زندگی شده و به دنبال مفرّی از شرایط حاکم بودند. ضمن آنکه به دنبال برقراری یک نظام کمونیستی ناشناخته نیز نبودند. بنابراین اعتراضات فرهنگی حضرت امام خمینی در مبارزه با فساد به آنان احساس همدلی و هم‌نوایی داد و آنان را تحت شعار واحد مبارزه با سیاست‌های فرهنگی اسلام‌ستیزانه حاکم بسیج و متحد ساخت.

نکته در خور توجه آن است که بسیاری از عواملی که سبب ایجاد روحیه فداکاری و ستم‌ستیزی شهادت‌طلبانه شد در همین مقوله تعارض فرهنگی میان حاکمیت و اسلام و ارزش‌های اسلامی نهفته است و اقناع مخالفان در فداکاری و شهادت‌طلبی بیش از آنکه مقوله‌ای سیاسی باشد امری فرهنگی و در ارتباط مستقیم با چگونگی نگرش به فلسفه زندگی است. باید اذعان کرد که هیچ مرد سیاسی حاضر نیست به خاطر اهداف سیاسی صرف نظیر آزادی انتخابات یا آزادی مطبوعات به مبارزه تا سر حد مرگ دست زند. اما مردان دیندار و اصول‌گرا یا غیر دیندار شرافتمند برای حفظ حیثیت اخلاقی فرد و جامعه و نوامیس و ارزش‌های آن با کمال رضایت سلول زندان

را تحمل می‌کنند و به استقبال شهادت می‌روند.^۶ بنابراین نگارنده معتقد است کانون و محور اصلی فداکاری مخالفان فداکار رژیم پهلوی و به تبع آن مخالفان فعال و عادی و ناراضیان، متوجه سیاست‌ها و رفتارهای فرهنگی حاکمیت و الیگارش‌ی آن بوده است. توجه به مطالب وصیت‌نامه‌های سیاسی مخالفان فداکار، که معتبرترین اسناد علل فداکاری آنان در مخالفت با رژیم پهلوی است، تا حدود زیادی گویای این واقعیت است که البته از دید بسیاری از ناظران و محققان داخلی و به ویژه محققان غربی مکتوم مانده است.

ب- تعارض سیاسی: مداخله کاملاً فعالانه و آشکار انگلستان و امریکاییان در روی کار آمدن حاکمیت پهلوی‌ها و تداوم آن بسیار موثر بوده است. به عبارتی حکومت پهلوی را می‌توان انگلیسی‌الحدوث و امریکایی‌البقا نامید. ساختار قدرت این حاکمیت بر اساس حمایت بیگانگان بود؛ بیگانگانی که در نگاه مردم ایران و به درستی دشمنان دیرینه اسلام و ایران محسوب می‌شدند. حمایت تام و تمام امریکا و انگلیس و مهم‌تر از همه اسرائیل و دفاع جانانه رژیم پهلوی از منافع غرب در ایران و مبارزه شدید با هرگونه مخالفت با منافع آن‌ها در ایران این واقعیت را به جامعه منتقل کرد که این حاکمیت مأمور و مدافع منافع بیگانگان مسلط بر کشور است و به تعبیری کشور در اشغال نامحسوس بیگانگان می‌باشد.^۷

این احساس با دلایل و شواهد مختلف در جامعه وجود داشت. کودتاهای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تشکیل ساواک، تقویت ارتش و ژاندارم منطقه خلیج فارس شدن، تصویب لایحه کاپیتولاسیون و تبعید مرجعیت تقلید شیعیان به خاطر اعتراض به تصویب آن، حضور مستشاران بی‌شمار امریکایی در عرصه ارتش، اقتصاد، سیاست و امنیت ایران و آزادی بی‌حد و حصر آنان، تاثیر بسیار زیاد اسرائیل در ترسیم سیاست‌گذاری‌های منطقه‌ای ایران، مواجهه با مخالفان و ناراضیان نسبت به بهره‌مندی بیگانگان از مواهب مختلف کشور و اعدام و شکنجه بی‌دلیل و بی‌رحمانه این مخالفان — به حدی که به مرگ ده‌ها نفر جوان تحصیل‌کرده، روحانی و مجتهد در زیر شکنجه منتهی شده بود — حکایت از این واقعیت داشت که مبارزه با رژیم پهلوی مبارزه با اشغالگران خارجی است.

اظهارات حضرت امام خمینی، نگاهی به وصیت‌نامه مبارزان سیاسی، اعلامیه گروه‌های سیاسی مبارز و مخالفان رژیم پهلوی و مهم‌تر از همه اسناد و دست‌نوشته‌های باقی‌مانده پهلوی‌ها، از جمله یادداشت‌های اسدالله علم، همگی حکایت‌گویی بر ضرورت یگانه‌ستیزی و ستم‌ستیزی فداکارانه توسط مخالفان فداکار است.

مذاقه در اظهارات امام خمینی (ره) به خوبی روشن می‌سازد که ایشان در استراتژی مبارزاتی و تخریب

تاثیر نظریه حکومت اسلامی
بر جامعه سیاسی آن بود که
این نظریه به آرمان سیاسی
نیروهای مذهبی، یعنی بخش
اعظم و اصلی نیروهای
انقلاب اسلامی، تبدیل شد
و جرأت مخالفان را در
فداکاری و تلاش
برای تخریب نظم سیاسی
حاکم بالا برد و افق
روشن‌تری را پیش روی
مردم ایران گذاشت

به هنگام قرار گرفتن در معرض پیروزی به ناچار به مارکسیسم روی آوردند و به تعبیر فیدل کاسترو «انقلاب ما ایدئولوژی نداشت و ناچاراً ایدئولوژی را از مارکسیسم وام گرفت». البته انقلاب کوبا چند سال بعد از پیروزی، ایدئولوژی نظم سیاسی جدید را نیز مطابق الگوی مارکسیستی سازمان داد؛ چرا که پس از پیروزی در سال ۱۹۵۹ م، به سال ۱۹۶۵ م حزب کمونیست کوبا را به کمک ارنستو چه گوارا، انقلابی مارکسیست آرژانتینی، پایه گذاری کرد.^{۱۲}

چه باید کرد؟

به سوال مهم «چه باید کرد؟»، در بحبوحه مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی، پاسخ‌های متعددی داده شد؛ چرا که جامعه ایران به دلایل مختلف در معرض یک انتخابی بزرگ بود. الگوهای پیشنه‌ای در این زمان متعدد بود که بعضی از آنها به شرح زیر است:

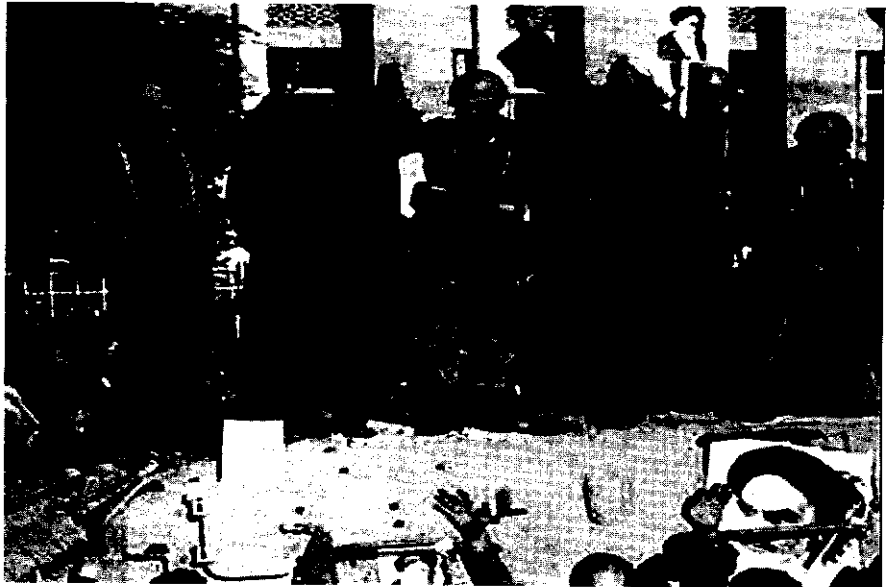
۱- حفظ حاکمیت:

بسیاری از طرفداران رژیم پهلوی که به اقتدار شاه پایبند و متکی بودند از این الگو حمایت می‌کردند. این دسته همان کسانی بودند که مبارزه خشونت‌گرایانه رژیم پهلوی را به انجام می‌رسانند یا از آن حمایت می‌کردند که در شرایط انقلابی به شدت منزوی و هدف حملات انقلاب گردیدند. این عده طرفداران سلطنت مطلقه و دیکتاتوری شاه محسوب می‌شدند؛ چرا که خود از وضع موجود منتفع بودند. نظامیان هوادار رژیم پهلوی و عوامل بوروکراسی و لیگاری موجود مدافع این نظریه بودند، هرچند تعدادی از طرفداران جدی این نظریه به نوع و نحوه حکومت شاه نیز به دیده تردید می‌نگریستند و باور داشتند که این وضع خطرناک است.^{۱۳}

۲- حفظ حاکمیت موجود

با رعایت سلطنت مشروطه:

بسیاری از موافقان یا ناراضیان از وضع سلطنت مطلقه ناخشنود بودند، اما به تغییر آن باور نداشتند. این باور نداشتن به تغییر به دو دلیل عمده بود: الف- باور نداشتن به تغییر به علت ضرورت حفظ نظم موجود: بسیاری نظیر شاپور بختیار، آیت‌الله شریعتمداری، ایرج اسکندری به حفظ قانون اساسی، یعنی سلطنت شاه بدون حکومت آن، معتقد بودند؛ چراکه پیوندهای ملموس آن‌ها با رژیم پهلوی آشکار بود، اما به علت تردد در میان مخالفان به این واقعیت رسیده بودند که حفظ سلطنت مطلقه شکننده و نابودکننده آن خواهد بود. بسیاری از نویسندگان همکار رژیم پهلوی در ایام واپسین حاکمیت پهلوی شعار دفاع از قانون اساسی را مطرح کردند و شاپور بختیار نیز با بسیج همه امکانات سلطنت‌طلبان تجمع



استراتژی تاسیس نظام سیاسی

سیر برون‌رفت از شرایط بحرانی انقلاب بدون استراتژی تخریب نظام سیاسی ناتمام و ناقص است و در صورت فقدان این استراتژی دوره گذار به مرحله بحران تاسیس نظام سیاسی منتهی به کوچه‌بن‌بست پریشانی و بحران سیاسی و منازعه داخلی بسیار خونین و سوار شدن دشمنان انقلاب بر برج بحران ناشی از تغییر بدون برنامه نظام سیاسی تبدیل خواهد شد. منظور ما از استراتژی تاسیس نظام سیاسی آن است که مخالفان سیاسی یک حاکمیت - که مدعی ستم‌ورزی و بی‌عدالتی سیاست‌های حاکمیت و بدنه اجرایی آن و پیوند آن با قدرت‌های سلطه‌گر خارجی هستند و با ادله فوق ضرورت برون‌رفت از حاکمیت را مطرح می‌نمایند و جامعه نیز به خاطر تحمل‌ناپذیر بودن شرایط حاکم بر خود با آن‌ها هماهنگ، و در مسیر تغییر و تخریب نظام سیاسی بسیج می‌شود - باید طرحی نو را در حاکمیت مطرح نمایند و از تاسیس یک نظم جدید سیاسی و اجتماعی سخن گویند. به عنوان نمونه مخالفان حاکمیت استبدادی قاجار در قضیه نهضت عدالت‌خواهی و درخواست عدالت‌خانه، با وجودی که به مقوله ضرورت برون‌رفت از شرایط حاکم رسیده بودند، به مقوله تخریب نظام سیاسی به طور جدی باور نداشتند و در مسیر آن نیز عمل نکردند. آن‌ها از آنجایی که هیچ‌گونه پایه نظری برای تخریب کردن یا نکردن نظام سیاسی وقت و نیز طرحی برای حاکمیت جانشین نداشتند، به ناگاه در معرض ایده جدید پیشنهادی سفیر انگلیس تحت عنوان درخواست مشروطه قرار گرفتند و از آن به بعد عدالت‌خواهان به مشروطه‌خواهان تبدیل شدند؛ همانند سوسیال‌دموکرات‌های کوبایی که در مبارزات فیدل کاسترو علیه باتیستا، به علت فقدان ایدئولوژی و برنامه تاسیس نظام سیاسی،

نظام سیاسی به هیچ روی عوامل داخلی را هدف قرار نداد و عمدتاً از آنان به عنوان عوامل بدبخت بیگانه یاد می‌کرد و بیشتر حملات ایشان متوجه امریکا، اسرائیل و انگلیس بود و شاه به عنوان نماینده آنان آماج حملات امام خمینی قرار گرفت و نه به عنوان یک قدرت مستقل. به همین خاطر طرح شعار «استقلال، آزادی» و «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی»، چه در بعد فرهنگی و چه در بعد سیاسی، امنیتی و اقتصادی، به نوعی رهایی از سلطه استبداد داخلی و استعمار خارجی توجه تام داشته است.^{۱۴}

خشونت‌گستری و خشونت‌ستیزی رژیم پهلوی در عرصه مبارزه با مخالفان، که به نوعی به گسترش دامنه مخالفت فداکارانه منتهی گشته و خود دامن‌گستر نوعی احساس مظلومیت در عین انتقام‌گیری از حکومت شده بود، با ابزار و امکانات بسیار پیشرفته و گسترده انجام می‌شد. خشونت‌گستری رژیم پهلوی نوعی احساس به جان آمدن در میان مخالفان، خانواده‌های آنان و همسویان اعتقادی با آنان را سبب شده بود که این احساس «به جان آمدن» و «کارد به استخوان رسیدن» در پی هر کشتار و هر شهادت روزافزون می‌شد. فرار جامعه از خشونت غیرمنطقی و نامشروع رژیم پهلوی، اعم از زندان، شکنجه‌های بی‌حد و حصر^{۱۵} و کشتار خیابانی افزایش احساس فداکاری حق‌طلبانه را باعث شد و این امر حرکت بسیج مخالفان را تسریع، و ازهم‌پاشیدگی درون‌سیستمی را تسهیل کرد و هرچه رویارویی امریکا با مردم ایران، که توسط شاه، ارتش و ساواک انجام می‌شد، شدت می‌یافت، قدرت منسجم ملت تحت رهبری حضرت امام خمینی شکننده‌تر و آشتی‌ناپذیرتر می‌شد و این آشتی‌ناپذیری را تا حد مجازات‌های سنگین تیرباران‌های اوایل انقلاب فرماندهان نظامی و امنیتی رژیم پهلوی گسترش داد.

هواداران قانون اساسی مشروطه سلطنتی را در استادیوم امجدیه سازمان داد.

ب— باور نداشتن به تغییر به علت باور فقدان قدرت: عده‌ای از ناراضیان و حتی مخالفان فعال رژیم پهلوی باور نداشتند که می‌توان سلطنت را از جای کند و ساقط کرد. بنابراین چنین نتیجه می‌گرفتند که چون نمی‌توان به دلیل حمایت ابرقدرت‌ها آن را تغییر داد، پس باید به تعدیل آن اقدام کرد.

رهبران نهضت آزادی، از جمله مهندس بازرگان، از این دسته از مخالفان بودند که باور داشتند نظام بین‌المللی امکان و فرصت لازم را برای ایجاد تغییر حکومت در ایران نخواهد داد.

۳- جمهوری:

بسیاری از ناراضیان ملی‌گرای پهلوی که در شرایط انقلابی به این نتیجه رسیده بودند که حاکمیت پهلوی بر جای نمی‌ماند شعار جمهوری و دموکراسی مردم بر مردم را طرح کردند. از مدافعان نظریه جمهوری در ایران می‌توان از دکتر کریم سنجابی، دکتر شایگان و جبهه ملی ایران نام برد. هرچند سال‌ها قبل شعار جمهوری خواهی هر از چند گاهی توسط ناراضیانی درون سیستم، چون علی امینی و طرفدارانش، و ناراضیان مخالف شده چون احمد آرامش مطرح شده بود،^{۱۴} واقعیت این است از نظریه جمهوری خواهی هیچ متن در خور توجهی در جهت سازوکار آن با داخل کشور ایران منتشر نشده بود.

۴- جامعه بی طبقه توحیدی:

شعار جامعه بی طبقه توحیدی را که سازمان مجاهدین خلق مطرح کرده بود فاقد مانیفست لازم برای طرح یک حکومت بود. این شعار عملاً مبهم و در عین حال شعار بود و هیچ پایه نظری و عملی معینی را ترسیم نمی‌کرد. طرفداران این نظریه، که بسیار با حرارت از آن دفاع می‌کردند، بیشتر به نوعی عدالت اجتماعی از نوع برابری امکانات و فرصت‌ها توجه داشتند، ولی این طرف فاقد نظریه سازمان‌یافته برای اداره جامعه، و در عین حال فاقد پایه‌های لازم برای چارچوب‌بندی‌های آتی و همچنین فاقد یک متن در خور بررسی بوده‌است. سازمان مجاهدین اعلام کرد که برای اثبات جمهوری اسلامی نیازی به رفراندوم نیست، با وجود این به طور مشروط و به شرط آن که موضع ضدارتجاعی و ضدامپریالیستی داشته باشد بدان رای خواهد داد.

۵- حکومت کارگری دیکتاتوری پرولتاریا:

شعار دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت کارگری که شعار عمده گروه‌های مارکسیست تندرو در این زمان محسوب می‌شد نیز فاقد یک متن و مانیفست ارائه شده به جامعه بود. ضمن آنکه باورمندان این نظریه به نوعی

وام‌گیری از نظریه مارکسیست‌های برون مرزی رضایت داده بودند. هرچند حزب توده از اواسط دهه ۱۳۴۰ به نوعی مانیفست اجرایی رسیدند، این مانیفست درون حزبی بود^{۱۵} و به صورت یک ایده مطرح اجتماعی درنیامده بود. هرچند حزب توده اعلام کرد که به طور استراتژیک موافق جمهوری اسلامی است و به آن رای خواهد داد، سازمان چریک‌های فدایی خلق و حزب تجزیه‌طلب دموکرات کردستان با رفراندوم جمهوری اسلامی مخالفت، و آن را تحریم کردند.^{۱۶}

۶- جمهوری دموکراتیک اسلامی:

جمهوری دموکراتیک اسلامی عکس‌العمل انفعالی ملی‌گرایان و نهضت آزادی در برابر موضع حضرت امام خمینی(ره) مبنی بر اعلام جمهوری اسلامی بود^{۱۷} تا بتوانند از این طریق از برقراری نظام اسلامی براساس مفروضات امام خمینی و ولایت فقیه جلوگیری نمایند. جالب این است که بانیان نظریه جمهوری دموکراتیک اسلامی، تا مدتی پیش، از شعار «شاه سلطنت کند و نه حکومت» حمایت می‌کردند. مدافعان اندیشه جمهوری دموکراتیک اسلامی فاقد هرگونه نظریه پیشنهادی منسجم در این خصوص بودند و به واقع هنوز خود آن‌ها نیز نمی‌دانستند از چه چیزی دفاع می‌کنند و چه رویایی در سر دارند.

۷- جمهوری اسلامی:

شکل‌گیری نهایی نظریه حکومت اسلامی، که در سال ۱۳۴۸ حضرت امام خمینی در نجف در ضمن درس خارج فقه‌شان مطرح کرد، نوعی اتخاذ استراتژی تاسیس حاکمیت بود. با کتاب «ولایت فقیه» یا «حکومت اسلامی»، ایشان گام مهمی را در ساماندهی نظریه حکومتی خویش برداشت. هرچند در کتاب «کشف‌الاسرار» نیز به نوعی به این نظریه اشاره شده^{۱۸} و بر ضرورت برون‌رفت تأکید گشته بود، امام خمینی در کتاب «حکومت اسلامی» بر ضرورت تخریب نظم سیاسی آن زمان و تاسیس یک نظام سیاسی جدید براساس آرمان‌های اسلام و تشیع تأکید کرد.^{۱۹} تأثیر نظریه حکومت اسلامی بر جامعه سیاسی آن بود که این نظریه به آرمان سیاسی نیروهای مذهبی، یعنی بخش اعظم و اصلی نیروهای انقلاب اسلامی، تبدیل شد و جرأت مخالفان را در فداکاری و تلاش برای تخریب نظم سیاسی حاکم بالا برد و افق روشن‌تری را پیش روی مردم ایران گذاشت. طرح تاسیس نظام سیاسی مبتنی بر جمهوری اسلامی، تلفیق آرمان‌های مختلف گروه‌های سیاسی همسو با گرایش اسلام‌گرایانه بود. این طرح تاسیس در گسترش روزافزون مطالبات انقلابی مردم به شدت موثر بود و ضرورت دست‌یازیدن به آن را در میان قشرهای مختلف جامعه بدیهی نمود.

گرایش اسلام‌خواهی مردم ایران و مبارزه با

اسلام‌ستیزی رژیم پهلوی، که زمینه‌ساز اجرای عملیات انقلاب و تخریب نظام سیاسی پهلوی با ویژگی‌های خاص خود شد، زمینه منطقی گرایش مردم به صورت گسترده به جمهوری اسلامی را فراهم کرد؛ چرا که در قالب مفروض حکومت جمهوری اسلامی، مردم ایران دموکراسی و اعمال قوانین اسلامی را با هم می‌دیدند و اتفاقاً همین مساله گسترش روزافزون خواست تغییر در نظم سیاسی ایران را سبب شد و گسترش این خواست با گرایش شدید فداکاری شهادت‌طلبانه به ناپایداری‌تر کردن پایه‌های حکومت پهلوی‌ها انجامید تا جایی که آن را به سقوط کامل کشاند و باقی‌مانده نیروهای سلطنت‌طلب درون سیستم حاکمیت را، به علت فقدان قدرت فداکاری برای حفظ حاکمیت، دچار فروپاشی و اضمحلال کرد؛ همانند تکه یخی که بر اثر ضربات متعدد خرد گشت و بر اثر حرارت به‌وجودآمده انقلابی نیز دچار ذوب و از هم‌پاشیدگی شد؛ از هم‌پاشیدگی که مبتنی بر قوانین و قواعد خاص آن بود و هیچ قدرت دیگری توان غلبه تام بر مردم نداشت تا از ذوب شدن یخ استبداد پهلوی جلوگیری نماید.

پی‌نوشت‌ها

- ۱- هما سرشار، خاطرات شعبان جعفری، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۱، صفحات متعدد.
- ۲- همان، صفحات متعدد.
- ۳- حسن طوفانیان، خاطرات، تهران، نشر زیبا، ۱۳۸۲، ص ۸۲.
- ۴- همان، ص ۹۰.
- ۵- میشل فوکو، ایرانیا چه رویایی در سر دارند، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، ۱۳۸۰، ص ۱۷.
- ۶- هلمز سینیتا، خاطرات همسر سفیر، ترجمه اسماعیل زند، تهران، اطلاعات، ص ۷۹.
- ۷- بزم اهریمن، تهران، مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات، ۱۳۷۹، صفحات متعدد.
- ۸- احمد احمد، خاطرات، به کوشش محسن کاظمی، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صفحات متعدد.
- ۹- ویلیام سولیوان، ماموریت در ایران، ترجمه محمد مشرقی، ص ۲۱۰.
- ۱۰- امام خمینی طلیعه انقلاب اسلامی، ص ۲۸۵.
- ۱۱- رضا برهانی، بولتن خبرگزاری پارس، ش ۲۳۶، ص ۵.
- ۱۲- خاطرات ارنستو چه گوارا، ترجمه محمدعلی عمویی، تهران، نشر اشاره، ۱۳۸۱، ص ۸.
- ۱۳- اسدالله علم، یادداشت‌ها، جلد اول، صص ۴۱۴-۴۱۳.
- ۱۴- احمد آرامش، هفت‌سال در زندان آریامهر، تهران، بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۸، صفحات متعدد.
- ۱۵- نورالدین کیانوری، خاطرات، تهران، اطلاعات، صفحات متعدد.
- ۱۶- کیهان، ۹ فروردین، ص ۲.
- ۱۷- کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱.
- ۱۸- امام خمینی، کشف‌الاسرار، بی‌جا، بی‌تا.
- ۱۹- امام خمینی، ولایت فقیه یا حکومت اسلامی، بی‌جا، بی‌تا.